

# بازکاوی شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیه با محوریت سیاق<sup>۱</sup>

مریم صباغی ندوشن<sup>۲</sup>

محمدحسن حائری<sup>۳</sup>

حسین صابری<sup>۴</sup>

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیه با محوریت  
سیاق

۴۵

## چکیده

برخلاف جایگاه موجود در حدیث رفع، برای اثبات براءت شرعی در شبهات حکمیه و موضوعیه، اشکال اختصاص آن به شبهات موضوعیه مطرح شده است. منشأ این اشکال نیز طرح عدم تمامیت مقدمات شمول، برای وجود مانع تجسّم یافته در سیاق است. اشکالی که فرض قوت آن، به ادعای انکار وحدت سیاق از اساس نیز انجامیده است. در حالی که می‌توان ضمن حفظ یگانگی سیاق، آن را جدا از وصف مانعیت توصیف نمود. پژوهش حاضر، درصدد است دامنه اثرگذاری گونه‌های مختلف سیاق را به روش کتابخانه‌ای و

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۰۶

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی و حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد و دانش آموخته سطح سه جامعه الزهراء (ع) قم. (متخذ از رساله دکتری) رایانامه: msabaghin@yahoo.com

۳. استاد تمام گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول) رایانامه: haeri-m@um.ac.ir

۴. استاد تمام گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. رایانامه: saberi@um.ac.ir

با مراجعه به متون فقهی، از راه تحلیل داده‌ها مشخص نماید، تا با استناد به آن‌ها و روشن شدن محدوده اثرگذاری هر یک، زمینه تثبیت اصل اطلاقی نسبت به موصول و شمول آن را برای قاطبه شبهات، اعم از موضوعیه و حکمیه، فراهم آید و به دنبال آن، برائت شرعی در محدوده‌ای وسیع قابل جریان باشد.

و نیز روشن شده است که به مدد تلفیقی از گونه‌های مختلف سیاق، اعم از لفظی، عقلی و حالی و همپوشانی آن‌ها انگاره مانعیت از اساس از بین می‌رود و به تبع آن مقتضی شمول در موصول، بدون هیچ مانعی تمام گردیده و برائت شرعی به عنوان یکی از اصول عملیه مؤمن، نسبت به شبهات حکمیه بسان موضوعیه مستند می‌شود و مدعای اصولی در برابر اخباری بی‌شائبه‌ای کم خواهد شد.

**کلید واژه‌ها:** حدیث رفع؛ شبهات موضوعیه؛ شبهات حکمیه؛ موصول؛ سیاق لفظی؛ سیاق عقلی؛ سیاق حالی.

## طرح مطلب

سیاق عبارت از ساختار و روند کلی کلام که با هم در ارتباط بوده و با قرینه‌های دلالت‌گر، مقصود واحدی را دنبال می‌کند و به لحاظ ارتباط آن با برخی از عناصر فراواژه‌ای قرینه حال را نیز افزون بر مقال مشمول خود می‌گرداند؛ خود به گونه‌های مختلف لفظی، حالی، عرفی و عقلی تقسیم می‌شود.<sup>۱</sup> گونه‌هایی که تلفیقی از آن‌ها ظهور نهایی و مستقر از کلام را رقم می‌زند، به گونه‌ای که دلالت نهایی در شکل‌گیری حاصل برآیندی از گونه‌های مختلف به شمار می‌آید. عدم التفات به هر یک، به فهم ناقصی از دلیل منجر شده و همین خود، زمینه شکل‌گیری اختلاف در استنباط را فراهم می‌آورد. اختلاف فقیهان در گستره دلالتی حدیث رفع،<sup>۲</sup> بر همین اساس قابل طرح است. از آن‌رو برخلاف گمان برخی نسبت به اختصاص حدیث رفع به شبهات

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۴۶

۱. به منظور مطالعه بیشتر رجوع شود به مقاله: «رہیافتی به گونه‌های سیاق» از نگارنده، پذیرش شده در مجله فقه و اصول. البته آنچه در اینجا محل بحث است، نوع لفظی و عقلی و حالی می‌باشد.

۲. متن حدیث رفع چنین است: قال رسول الله ﷺ: «رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَالنِّسْيَانُ وَمَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَشْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطَلِقْ بِشَفَةِ». که در آن از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که فرمود: از امت من نه چیز برداشته شد: حسد، فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در جهان آفرینش است، باشد، آنچه ندانسته انجام دهند، آنچه بدان ناچار شوند، حسد، فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در جهان آفرینش است، تا وقتی که بر زبان نیاورند (ابن بابویه، التوحید، ص ۳۵۳؛ همو؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۷).

حکمیة (عراقی، ۱۴۱۷، ۲۱۶/۳)، اختصاص آن به شبہات موضوعیہ ادعا شدہ است (شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ۲۸/۲)؛ تارفع مسئولیت شرعی را تنها در آن محدودہ القا نماید، ادعایی کہ نتیجہٴ عدم لحاظ گستردگی دامنه کاربرد سیاق است. این در حالی است کہ از منظر بسیاری از بزرگان، شبہات حکمیہ نیز مانند موضوعیہ دارای گسترہ دلالتی حدیث مزبور بہ شمار می‌آید (ر.ک: حائری یزدی، ۱۴۱۸، ۴۴۱)؛ محل بحث در این بارہ، بررسی رویکرد اختصاص بہ شبہات موضوعیہ است کہ در صورت اثبات، با استناد بہ حدیث نمی‌توان حکم بہ برائت شرعیہ در شبہات حکمیہ نمود و در صورت عدم اثبات، حدیث در شمار مستندات برائت شرعی خواهد آمد.

آنچه در آغاز امر بہ نظر می‌رسد، آن است کہ فقرہ «ما لا یعلمون» در معنای عام مبہم است و قابل تطبیق بر حکم و موضوع می‌باشد؛ پس مقتضی جهت استفادہ شمول وجود دارد. در صورت عدم تحقق مانع، اقتضای مزبور تمام گردیدہ، عموم موصول نسبت بہ حکم یا موضوع مجهول اثبات، و مدعای اصولی در مقابل اخباری - کہ در شبہات حکمیہ قائل بہ احتیاط است - تثبیت می‌گردد. قول اختصاص بر پایہٴ ادعای وجود مانع از استیعاب و شمول است. مانعی کہ عبارت از سیاق و یگانگی آن (ر.ک: شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ۲۸/۲)، از جهات متعدّد است. با این رویکرد کہ چون مقصود از «ما» در فقرات مجاور حدیث، از قبیل «ما اضطرّوا»، «ما اگرہوا» و نظایرش، فعل خارجی است، از آن رو کہ، اضطرار و اکراه نہ نسبت بہ تکلیف بلکہ نسبت بہ فعل و موضوع خارجی قابل طرح است؛ پس مراد از موصول در فقرہ مورد بحث نیز موضوع خارجی خواهد بود.

اما قول دیگر، در صدد اثبات عدم مانعی سیاق (ر.ک: حائری یزدی، ۱۴۱۸، ۴۴۱)، یا انکار وحدت سیاق از اساس است (ر.ک: عراقی، ۱۴۱۷، ۲۱۶/۳). از آن جا کہ خاستگاہ این اختلاف، سیاق فقرات متعاطف و چگونگی تأثیر آن فقرات در مدلول فقرہ «ما لا یعلمون» بہ عنوان یکی از موارد نہ گانہ متعلق رفع، و استنتاج گسترہ مدلول بہ صرف شبہات موضوعیہ است؛ نخست، دلایل قائلان بہ اختصاص - کہ مرتبط با

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت بہ شبہات  
حکمیہ با محوریت  
سیاق

۴۷

سیاق است - مطرح می‌شود، تا برای مانعیت ادعا شده از سوی سیاق ترسیم شود، سپس بررسی و مشخص گردد وحدت سیاق با وجود پذیرش آن در مقام، متّصف به وصف مانعیت نمی‌باشد؛ بی‌آن‌که حاجت به انکار اصل سیاق برای اثبات شمول باشد.

### مستند نظریه اختصاص بر اساس سیاق

همان‌طور که اشاره شد، «ما»ی موصول به طبیعت مفهومی خود، گسترده‌تر از جهت شمول بر حکم و موضوع است. با وجود آن، نظریه بالا ناگزیر از تخصیص روایت به شبهات موضوعیه می‌شود؛ تا سیاق از چند جهت مراعات گردد:

۱. به لحاظ جملات مسبوق و ملحق محیط به فقره مزبور؛ با این توضیح که رفع در بسیاری از گزاره‌های این حدیث، مانند «ما اضطروا»، «ما اکرهوا» و «ما لا یطیقوا» مرتبط با فعل، و از عوارض فعل خارجی ست. از این رو، اضطرار یا اکراه یا طاعت و عدم آن، نسبت به حکم معنا ندارد. و با قبول اراده فعل از «ما»ی موصول، در فرازهای یادشده، به اقتضای یگانگی سیاق، اراده فعل نسبت به فرازهای دیگر نیز اثبات می‌شود. در نتیجه «ما لا یعلمون» نیز منطبق بر فعلی می‌شود، که جهل به عنوان آن فعل از حیث اباحه یا حرمت تعلق می‌گیرد. پس حدیث به شبهات موضوعیه اختصاص می‌یابد (ر.ک: شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ۳۲۰/۱).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۴۸

بر همین اساس، اگر فرد مکلفی، یک لیوان شراب را به گمان این‌که آب است بیاشامد، مشمول فقره «ما لا یعلمون» می‌گردد. و به مقتضای حدیث، مسئولیت شرعی از او مرتفع می‌شود. اما اگر بداند که شراب است، ولی نداند که آشامیدن شراب حرام است، و آن را بخورد، مشمول حدیث نمی‌گردد. و در پی آن از تخفیف جعل شده از سوی شارع، در این خطاب منتفع نخواهد شد. نتیجه آن، این می‌شود که حدیث، قاصر از آن است که به عنوان یکی از مبانی اصل برائت شرعی، در خصوص شبهات حکمیه مورد استناد و استدلال واقع شود.

رویکرد بالا ارتباطات حاکم بین اجزای متوالی کلام (=سیاق لفظی) را عامل مساعدی برای تصرّف در اطلاق موصول مورد بحث می‌داند. به گونه‌ای که آن را مختصّ به شبهات موضوعیه قرار داده و شبهات حکمیه را از گستره شمول خود

خارج می گردانند. بر این اساس، «بر متکلم جایز است، جهت افاده اختصاص، بر سایر فقرات تکیه نماید» (خمینی، ۱۴۱۸، ۴۴/۷). رویه‌ای نه تنها روا، بلکه رایج نزد عرف خواستار لحاظ خصوصیات گزاره‌های هم‌جوار در فرآیند فهم کلام است. هر چند این اتکال، مبتنی بر محذور عدم تعلق حکم به اضطرار و عناوین مشابه در تحلیل عقلانی باشد. در نتیجه متعلق جهل در فقره مورد بحث، با تأثر از متعلق فقرات مبتلا به مانع، به جهت همنشینی مضیق می‌گردد.

**۲. به لحاظ نظارت به واقع خارجی؛** از آن رو، که حدیث دلالت می‌کند بر نفی اموری چون خطا، فراموشی و مانند آن از امت اسلام؛ ولی نه تنها این امور رفع نشده، بلکه بسیار در امت نمایان می‌شود. بنابراین برای صیانت کلام خداوند از محذور کذب و لغویت، ناگزیر از تقدیر، به برکت دلالت اقتضا خواهیم بود (ر.ک: شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ۳۲۰/۱)؛ تا کلام صادق و حکیمان‌آید (نهاوندی، ۱۳۲۰، ۲۱۴). دلالت اقتضایی که خود نوعی از دلالت سیاقی به‌شمار می‌آید.

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیة با محوریت  
سیاق  
۴۹

در این صورت مرفوع همان چیزی می‌باشد که مقدر فرض شده نه آن که متعلق رفع خود آن عناوین باشد تا از آن کذب لازم آید. مرفوع، مقدری است که سه احتمال: «مؤاخذة»؛ «تمام آثار» یا «اثر مناسب» با هر یک از عناوین در خصوص آن مطرح می‌شود. از آن‌جا که نسبت به خطا و نسیان و موارد اکراه، رفع مؤاخذة از خود آن‌ها اراده شده است؛ یگانگی سیاق مقتضی آن است که «ما لا یعلمون» هم ظهور در رفع مؤاخذة از ذات مجهول داشته باشد؛ زیرا که نسبت رفع، به مجموع موارد نه‌گانه به سبک و سیاقی واحد صورت پذیرفته است. همان سیاق لفظی که تعبیر به «نسق واحد» می‌شود: «لأنَّ الظاهر أنَّ نسبة الرفع إلى مجموع التسعة علی نسق واحد» (شیخ انصاری، ۱۴۱۶، ۳۲۱/۱). به گونه‌ای که نخست عدد نه برای تعبیر از تمامی موارد، مستنداًلیه رفع واقع می‌شود. سپس، معدودات به تفصیل بیان می‌شوند، بی‌آن‌که اسناد رفع دوباره نسبت به آن‌ها صورت پذیرد. بنابراین، معنایی واحد از مرفوع

اراده می‌شود و آن عبارت است از موضوع و نه حکم. از همین رو، مراد از مجهول در «ما لا یعلمون» نیز بسان نظایرش، فعلی است که عنوان آن مجهول است تا ترتب مؤاخذه بر آن قابل تصور باشد. چرا که معنایی برای مؤاخذة عبد بر حکم، به‌عنوان فعل شارع تصور نمی‌شود و با ترسیم فقدان قابلیت حمل موصول بر شبهات حکمیه، نظریه اختصاص مطرح می‌شود.

در این صورت برای اثبات تقدیر در جمله، به پشتوانه سیاق عقلی موسوم به دلالت اقتضا، و نیز به پشتیبانی سیاق لفظی، به جهت یگانگی نسبت رفع به تمامی موارد، و به‌دنبال آن، تطبیق کلمه مقدر بر «مؤاخذة» به سبب عدم تصور مؤاخذة بر حکم، از شمول موصول، نسبت به شبهات حکمیه، رفع ید می‌شود.

**۳. به لحاظ اسناد رفع؛** از آن رو، که اسناد رفع، به حکم اسناد، به «ما هو له» و اسناد حقیقی است - چون حکم قابل وضع و رفع شرعی می‌باشد - اما اسناد رفع به موضوع اسناد، به «غیر ما هو له» مجازی است؛ زیرا موضوع قابل رفع نیست، بلکه رفع آن به رفع آثارش است و چون جامعی میان این دو وجود ندارد تا اراده آن از موصول ممکن باشد پس، نمی‌توان از موصول معنای واحدی را اراده کرد، به گونه‌ای که حکم و موضوع را دربرگیرد. از طرفی، اراده هر یک به صورت مستقل، نیز مستلزم استعمال نسبت کلامی واحد در دو نسبت مختلف، و به تعبیر دیگر، استعمال لفظ در بیش از معنای واحد است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰، ۱۹۰). از همین رو، ناگزیر از اخراج حکم از گستره موصول و به تبع آن، تخلف از اصالت حقیقت به مجاز، به خاطر غلبه موارد اراده فعل از موصول در فقرات پیشین و پسین، خواهیم بود؛ تا وحدت سیاق از این حیث محافظت شود. بنابراین، محصول آن نیز، استظهار خصوصیت شبهات موضوعیه از مجهول مذکور در حدیث خواهد بود. نه تنها وحدت سیاق، موجب انعقاد اصل ظهور می‌شود، بلکه عامل اشتداد آن ظهور گردیده، و آن را متصف به وصف قوت می‌سازد. چنان که آمده است: «وحدة السیاق... قویة فی ذاتها» (خمینی، ۱۴۱۸، ۴۵/۷).<sup>۱</sup> آن چنان ظهوری که نظریه

جستارهای  
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۵۰

۱. البته ایشان با وجود تصریح به قوت ظهور برآمده از یگانگی سیاق، در نهایت مناسبت حکم و موضوع را قوی‌تر از ظهور سیاقی معرفی نموده، و موضوع مناسب رفع مجهول را اعم از حکم و موضوع می‌داند (خمینی، ۱۴۱۸، ۴۵/۷).

اختصاص را استنتاج سازد، هر چند متضمن ارتکاب مخالفت با اصالت حقیقت باشد. مراد از سیاق در این وجه نیز بسان سابق، سیاق لفظی است که منشأ آن وحدت اسناد است، بی آن که حاجت به انضمام نوع غیر ملفوظ؛ یعنی سیاق عقلی باشد.

۴. **به لحاظ وجه صدور حدیث؛** به قرینه ویژگی نهفته در کلمه «رفع» و تعدی آن با «عن» که به معنای ازاله نمودن امر سنگین است، و نیز قید «أمتی» که مفید اختصاص به مسلمانان بر سبیل اشعار به اظهار محبت و شفقت بر آنها می باشد (شهید صدر، ۱۴۰۸، ۲۰۳/۳)، از آن رو که شارع، امت را به خود اضافه نموده؛ تا غرض سیاق یافته از کلام را القا نماید (شیرازی، ۱۳۲۸، ۱۲۶). همان که در لسان محققان به مقام (شیرازی، ۱۴۰۹، ۳۶/۴؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ۴۹۴/۲؛ کمره‌ای، بی تا، ۸۲/۲) یا سیاق (عراقی، ۱۴۲۰، ۱۶۵/۲؛ نجم آبادی، ۱۳۸۰، ۳۷۶/۲؛ حلی، ۱۴۳۲، ۱۲۵/۷) یا لسان امتنان (طباطبایی، بی تا، ۲۲۰/۲؛ تبریزی، ۱۴۲۱، ۴۴۷؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸، ۱۳۵/۲) تسمیه می یابد.

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیة بامحوریت  
سیاق

۵۱

سیاق از این رو، شایسته است که مرفوع امر ثقیلی باشد تا رفع آن از امت از باب ارفاق و منت بر آنها باشد. از آن جا که آن چه بر امت سنگین و دشوار است، فعل و عمل خارجی صادر از مکلف است و نه حکم، زیرا، حکم فعل صادر از مولاست، نه فعل مکلف تا بر او ثقیل باشد؛ پس ناگزیر است از این که مراد از تمام عناوین و از جمله «ما لا یعلمون»، خصوص فعل باشد (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴، ۲۸۷/۳). افزون بر این که ویژگی موجود در کلمه رفع، نیز اشاره به نکته ثقل در متعلق رفع است. به گونه ای که در موارد فقدان ثقل اسناد رفع، مناسب به نظر نیاید. چنان چه احصای موارد استعمال رفع، همین امر را روشن می کند (خویی، ۱۴۱۷، ۲۷۰/۳). بر همین اساس، اختصاص به شبهات موضوعیه مطرح می شود.

وجه تسمیه حکم به تکلیف نیز، نه به جهت کلفت و ثقل بر مولا، و نه به جهت ثقیل بودن خود حکم بر بندگان است، بلکه از آن روست که موجب ابتلای مکلفان به کلفت و مشقت فعل یا به کلفت و صعوبت ترک فعل می شوند (صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴، ۲۸۷/۳).

سیاق معتمد در این تقریر، سیاق حالی یا مقامی است، هرچند کاشف از آن، خصوصیت الفاظ به کار رفته در حدیث و نحوه استعمال آن الفاظ را دارا باشد. گونه‌ای از سیاق، استوار بر اساس استظهار است، مبنی بر آن که، نظارت بر منکشف (= ظهور حال) و نه کاشف (= ظهور لفظ) در تعیین نوع سیاق مطرح باشد.

این مجموعه وجوهی است که سیاق، با گونه‌های مختلف آن مستمسک واقع می‌شود، تا به مانند مانعی، اخذ اطلاق از موصول را در فقره مورد استشهد ناممکن نماید. و به دنبال آن، نظریه اختصاص را مدلل سازد. حال اگر عدم تمامیت مانع کذایی اثبات شود، موصول بر اطلاق خود ابقا، و شمول نسبت به حکم و موضوع، در نتیجه منقح گشتن محدوده دلالتی حدیث، به نفع اصولی تثبیت می‌شود.

از آن جا که هر نوع موضع‌گیری ایجابی یا سلبی نسبت به ادعای وجود، مانع از تعمیم و متوقف بر مباحث تحلیلی مندرج در قالب‌های ادراکی بر پایه قراین سیاقی در ابعاد مختلف آن است؛ پس دلایل مطرح شده در این راستا، مورد بررسی واقع می‌شود تا از خلال آن، عدم تمامیت هر یک معلوم گردد.

### بررسی مستند نظریه اختصاص بر اساس وجوه مرتبط با سیاق

**وجه اول:** مطمح نظر در آن موصول است و مبتنی بر حفظ ارتباط مفاهیم الفاظ وارد در کلام، در ساختاری واحد بر اساس قراین گذشته و لاحق محفوف به کلام، موسوم به سیاق لفظی می‌باشد. وحدت ساختاری که مستند به هیئت ترکیبی مجموعه کلام و منشأ انسجام وثیق، میان اجزای آن می‌شود تا چیدمان به هم پیوسته‌ای را با ارتباطات حاکم میان مفردات محقق سازد و خود عامل انعقاد ظهوری گردد که اطلاق ظهور سیاق لفظی بر آن می‌شود. با خصوصیات تعبیری که سبب کشف مراد و احضار معنا به مدد پیوند مفهومی حاصل از مقارنت گزاره‌های موجود در کلام می‌شود، پیوندی که مراد از استعمال تعابیر مستعمل در متن به خصوص الفاظ تکراری از آن را، ظاهر می‌سازد. به گونه‌ای که اشتراک آن‌ها را در یگانگی استعمال و هم‌بستگی مفهومی نشان دهد.

لکن این به آن معنا نیست که از یگانگی استعمال، یگانگی مصادیق الفاظ به کار



رفته در سیاق واحد لازم آید تا نظارت سیاق بر تعیین مصداق موصول و مدخلیت آن در این خصوص احراز گردد. و به تبع آن، مانعیت سیاق از انعقاد ظهور اطلاقی موصول مطرح باشد؛ مانعیتی که فرض آن در نتیجه مُسَلَّم دانستن صلاحیت تصرّف سیاق، در مصداق موصول است. بلکه سیاق، تنها ناظر بر مدلول و عامل تصرف در آن بوده، و نظری بر مصداق مدلول ندارد، تا معین آن باشد. تعیین مصداق، عامل خاصّ خود را می‌طلبد که عبارت از صله مترتب بر موصول است.

تعبیر برخی محققان نیز حاکی از همین امر است آن‌جا که در استفاده شمول از موصول می‌آید: «فإنّ عموم الموصول إنّما يكون بملاحظة سعة متعلّقه و ضيقه» (حائری‌یزدی، ۱۴۱۸، ۴۴۱). تا نقش تعیینی برای صله اثبات شود، نه سیاق. بر همین اساس مدلول فقره «ما اضطرّوا إليه» در حدیث رفع، هر آن چیزی معرفی می‌شود که در خارج اضطرار نسبت به آن باشد. هر چند اضطرار نسبت به حکم، محقق نشود. پس مقتضای اتحاد سیاق آن است که از «ما لا يعلمون» نیز هر فردی از افراد این عنوان [جهل] اراده شود (حائری‌یزدی، ۱۴۱۸، ۴۴۱)، نه آن که مقتضی آن باشد که مصادیق یکی را، تابعی از مصادیق دیگری قرار دهد.

حاصل آن که، قانون وحدت سیاق بر مدار وحدت معنا دائر است، بی‌آن که موجبی برای وحدت مصداق به حساب آید. بنابراین، تحفّظ بر وحدت سیاق بیش از این اثبات نمی‌کند که موصول در تمام فقرات مشتمل بر آن، در معنای عام مبهم استعمال شده باشد و همان نیز از آن اراده شود. اما عامل تعیین گستره مصادیق به لحاظ سعه و ضیق، صله بعد از آن به عنوان معرّف موصول و رافع ابهام آن است. البته ممکن است که «صله از طریق تعدّد دال و مدلول، موجب ضیق مفهوم موصول و خروج از وسعت آن شود، و آن را بر مصداقی منطبق کند که مفاد صله در آن موجود است، ولی مسئله اختصاص مصداق به فعل و عدم آن، متفرّع بر خصوصیت صله می‌باشد. که در خصوص اکراه و اضطرار، صله مقتضی آن است که مفهوم صله آن دو، تنها نسبت به فعل تمام باشد. برخلاف صله در موارد جهل که در حکم و در فعل قابل تحقق است. پس، مفهوم موصول به تبعیت از صله، در هر دو محقق می‌شود. بی‌آن که مضّر به وحدت سیاق باشد» (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۲/۱۲۹).

پس همان‌طور که وحدت سیاقِ متمثل در وحدت معنا، موجبی برای وحدت مصداق نیست، اختلافِ مصداق نیز، عامل اختلاف معنا و اختلال به وحدت سیاق به شمار نمی‌آید، تا سیاق، به‌عنوان مانع از انعقاد اطلاق عمل نماید. بلکه ادعای مانعیت ناشی از خلط بین مفهوم و مصداق، و به عبارتی خلط بین مقام استعمال و مقام تطبیق است.

**وجه دوم:** با محوریت سیاق عقلی تجسم یافته در دلالت اقتضا سامان می‌یابد و سپس، سیاق لفظی متبلور از نحوه تعبیر در کلام را به استخدام می‌طلبد، تقدیر را مصحح عقلی کلام می‌انگارد. در حالی که صدق کلام متوقف بر آن نیست؛ زیرا رفع می‌تواند ناظر به تشریح باشد (ر.ک: خوئی، ۱۴۲۸، ۲/۲۱۸؛ صالحی‌مازندرانی، ۱۴۲۴، ۳/۲۸۷؛ روحانی، ۱۳۸۲، ۴/۳۲۲). نه تکوین. در این صورت، حتی اگر مرفوع فعل باشد، تقدیر، جهت صیانت کلام از کذب لازم نمی‌آید. حال نظارت بر تشریح، یا به‌گونه انشای حکم است که وجود تشریحی آن با خود رفع صورت می‌پذیرد؛ مانند: «لاضرر» و مواردی از این قبیل که به‌دنبال نفی امر ثابت در خارج می‌آید. چنان‌که محقق نائینی به آن قائل است (ر.ک: نائینی، ۱۳۷۶، ۳/۳۴۳). به این معنا که رفع تشریحی عناوین یادشده، به رفع آثار و احکام شرعی مترتب بر آن باشد. همان‌طور که نفی ضرر، به معنای نفی احکام ضرری است (نائینی، ۱۳۷۶، ۳/۳۴۳). یا به‌صورت اخبار از عالم تشریح است، این‌گونه که، این امور نه‌گانه، به لحاظ عدم ترتب آثار، متعلق رفع واقع شوند. همان‌طور که رویکرد برخی در مقام، چنین است (سبحانی، ۱۴۲۴، ۳/۳۵۰). این معنا که امور مرفوع در خارج تحقق دارند، ولی چون خبر از تشریح است، و این امور در صفحه تشریح مسلوب الأثر می‌باشند، خبر از عدم آن‌ها به معنای نبود آثار است که در این صورت نیز مستلزم کذب و تقدیر نخواهد بود. خبر از تشریح نیز، چه به لسان رفع حکم واقعی در مرتبه ظاهر (خرازی، ۱۴۲۲، ۵/۴۴۴)، یا به لسان خبر از رفع حکم فعلی به هنگام عدم علم، تفسیر شود (روحانی، ۱۴۱۳، ۴/۳۸۶)؛ در واقع در هر دو تفسیر، عناوین مورد بحث، معروض حکم واقع می‌شوند، لکن با خطاب شارع، رخصت در ترک آن حکم و عدم تنجز آن داده می‌شود.

به عنوان نمونه، الزامات موجود، نسبت به مجهولات در مرحله ظاهر، از امت مرتفع گردیده و اذن ترک یا فعل آن الزامات، داده می‌شود که از لوازم این ترخیص نیز رفع وجوب احتیاط است. بنابراین مرفوع، حکم واقعی به وجود واقعی آن نخواهد بود تا معذور اختصاص احکام به عالمین از آن لازم آید؛ یا گزینه تقدیر، بر اساس دلالت اقتضا ضروری نماید و کلام از محذوف و تمسک به سیاق لفظی، به دنبال آن واقع شود، بلکه رفع، به خود این عناوین به لحاظ خلوص صفحه تشریح از آن‌ها تعلق می‌گیرد. با ترسیم تعلق رفع تشریحی نسبت به این عناوین، به لحاظ رخصت در فعل یا ترک، با وجود مشغول بودن صفحه تکوین به آن‌ها و در نتیجه، رخصت در ترک احتیاط نسبت به آن‌ها و تمسک به دلالت اقتضا برای تصحیح کلام، اجتناب ناپذیر نیست، تا مانعی چون سیاق عقلی در مسیر انعقاد اطلاق مطرح باشد. و با استناد به آن، قول به اختصاص، موجه نماید. بلکه حتی با فرض تنزل از مطلب و عدم پذیرش تشریحی بودن رفع، دست کم احتمال آن می‌رود وجود چنین احتمالی در عرض حقیقی بودن رفع، کافی است که مبنای استدلال را مخدوش سازد (اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال).

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیة با محوریت  
سیاق

۵۵

این مباحث درباره متعلق رفع بود. اما نظر به موضوع، فرض تقدیر را با اشکال مواجه می‌نماید؛ زیرا موضوع رفع امت، به لحاظ اشخاص مندرج در آن است و رفع شی از اشخاص نیز، مطابق تصریح برخی، ظهور عرفی در نفی الزام از آن‌ها دارد (مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ۲/۱۲۹). پس، از این منظر نیز محتاج به تقدیر نخواهیم بود تا از خلال آن و نیز سیاق لفظی مترتب بر آن، مانعیت مطرح و محصول آن رویکرد، اختصاص باشد.

**وجه سوم:** که با اتکال بر سیاق لفظی از ناحیه دیگری تقریر می‌یابد؛ متفرع بر جمع بین حقیقت و مجاز در اسناد واحد، در صورت اراده حکم از موصول است که برای فراهم آوردن موجبات اختلال سیاق، تالی فاسد دارد.

از یک سو، وحدت سیاق تنها زمانی حفظ می‌شود که از موصول در تمام فقرات حقیقت یا مجاز اراده شود و از سوی دیگر، خصوصیت غالب موارد موصول در

فقرات مجاور تعلق به فعل است، مجاز متعین می‌گردد. با این تلقی که امکان تحقق اسناد حقیقی در فعل وجود ندارد. متفرع بر تعین‌کنندگی نیز آن است که موصول مرتبط با مجهول، نیز تعین در مجاز یابد تا از این منظر، خللی به سیاق واحد وارد نشود. این درحالی است که محذوری در این خصوص وجود ندارد، بلکه با قطع نظر از ادعای ممنوعیت مجاز در مقام (ر.ک: خمینی، ۱۴۱۸، ۴۶/۷)، امکان حقیقی بودن اسناد، حتی در فرض اراده فعل از موصول نیز وجود دارد و نکته آن نیز، همان تشریحی بودن رفع است که به فعل، بسان حکم به گونه حقیقی نسبت داده شده تا فعل از عالم تشریح خارج شود، هرچند به اعتبار حکم آن باشد. در این صورت چنان که به صراحت آمده است (ر.ک: نائینی، ۱۳۷۶، ۳/۳۴۵؛ کوه‌کمری، ۱۴۲۱، ۱۷۴/۲؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ۲/۲۴۱؛ جزائری، ۱۴۱۵، ۵/۱۹۱)، حتی در شبهات موضوعیه هم حکم مرتفع می‌شود، اگرچه حکم جزئی باشد. بر همین اساس، ادعای فقدان جامع میان حکم و موضوع از اعتبار ساقط می‌شود. و جامع حکم معرفی می‌گردد. در پایان آن که گاهی حکم خودش رفع می‌شود، و در پاره‌ای موارد با رفع موضوع مرتفع می‌شود. پس اراده هر دو در اسناد واحد، به شکل حقیقت میسور می‌شود، بی آن که ارتکاب مخالفت سیاق از آن، لازم آید. از همین رو، آمده است: «إنَّ الرِّفْعَ التَّشْرِيعِيَّ يَصْحَحُ إِسْنَادَهُ إِلَى جَمِيعِ هَذِهِ الْأُمُورِ التَّسْعَةِ بِنَسْقِ وَاحِدٍ» (آشتیانی، بی تا، ۸۰)، تا با تعبیر «نسق واحد» به وحدت سیاق اشارت نماید.

#### جستارهای فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۵۶

افزون بر آن که، حتی با فرض تنزل از مطلب و عدم پذیرش حقیقی بودن اسناد رفع به فعل و اصرار بر عنوان مقابل؛ یعنی مجاز، می‌توان به آن قائل شد، که اسناد در مجموع فقرات، از نوع مجازست. اگرچه از موصول در «ما لا یعلمون» حکم اراده شود. به لحاظ آن که اسناد حادث در کلام، واحد است. که به مجموع مرگب در قالب «تسعه» تعلق می‌گیرد. اسناد رفع به حکم نیز، اگرچه حقیقی است، ولی حقیقت بودن آن به حسب لب و تحلیل عقل می‌باشد. در حالی که معیار تفکیک حقیقت از مجاز، اسناد کلامی است نه تحلیل عقلانی که از ویژگی وحدت برخوردار است. وحدت اسناد، به ترکیبی از «ماهو له» و «غیر ماهو له» و نیز نتیجه به آن تعلق دارد که اسناد از نوع «غیر ماهو له» باشد. بر اساس قاعده منطقی که گویای تبعیت

نتیجه از اُخسّ مقدماتین است؛ اسناد رفع به تسعه، حتی در صورت اراده حکم از موصول نیز، مجازی می‌باشد.

نتیجه بالا، که مستفاد از تدقیق عده‌ای از محققان در مقام است (ر.ک: خویی، ۱۴۲۲، ۳۰۳/۱؛ خویی، ۱۴۲۸، ۲/۲۱۸؛ خویی، ۱۴۱۹، ۳/۲۳۵؛ صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴، ۳/۲۸۶؛ حکیم، ۱۴۱۸، ۴۷۰؛ روحانی، ۱۳۸۲ق، ۴/۳۲۷). خاستگاه آن، وحدت اسناد است، هرچند در مقام تطبیق، متعلق متعدد باشد؛ بدلیل این که اختلاف در تطبیق، مستلزم تعدّد در نسبت واحد نمی‌باشد و با فرض انتفای تعدد اسناد، مجالی برای ادعای اختلال سیاق فراهم نیامده تا تحفظ بر آن، عامل خوانش قول اختصاص گردد.

**وجه چهارم:** که معول در آن، سیاق حالی مستفاد از مقام امتنان است؛ استوار بر هدف سیاق یافته از کلام، به مدد ویژگی مستنبط از بطن مفردات است و از این طریق، بذل جهد نموده تا اختصاص را مدلل نماید. در حالی که امتنان، نه تنها مساعد برای اثبات آن نبوده، بلکه مقتضی خلاف آن است. زیرا صدق امتنان - همان طور که از نحوه تعبیر بسیاری از اساتید فن، قابل استفاده است (نائینی، ۱۳۷۶، ۳/۳۴۸؛ اصفهانی، ۱۴۲۲، ۲/۱۲۳؛ جزیری، ۱۴۱۵، ۵/۲۰۰؛ بجنوردی، ۱۳۸۰ش، ۲/۲۴۳؛ حلی، ۱۴۳۲، ۷/۱۳۳) - مرهون آن است که رفع، موجبات توسعه را در مقابل تضییق، فراهم آورد و مناسب با این توسعه نیز، حمل حدیث بر اطلاق و جریان آن در شبهات حکمیه و موضوعیه است (نجم آبادی، ۱۳۸۰ش، ۲/۳۷۴).

تطبیق سیاق امتنان بر اطلاق، در مقابل اختصاص تا آن جا مُحکّم می‌نماید، که حتی برخی از منکران یگانگی سیاق، نسبت به جهات دیگر را وامی‌دارد، تا موضع تسلیم را نسبت به این وجه اتخاذ نمایند (قوچانی، ۱۴۳۰، ۲/۲۲۸).<sup>۱</sup>

افزون بر آن که، عدم انطباق ثقل بر تکلیف و حکم به جهت عدم ارتباط با مکلف، موجب ناصحیح بودن اسناد رفع، نسبت به آن نمی‌شود. تا از حیث دلالت‌گری، به

۱. نامبرده که وحدت سیاق را، صرفاً به لحاظ اشتراک تمام فقرات در امتنان می‌داند؛ سیاق و رعایت مناسبت را، به غیر این جهت نامعلوم، بلکه معلوم‌العدم معرفی می‌نماید (همان).

عنوان عنصری از عناصر سیاق به حساب آمده، و مدلول تصدیقی را به نفع خود مصادره نماید؛ زیرا بنا به تصریح عده‌ای از محققان، همان‌طور که رفع به فعل اسناد داده می‌شود، به سبب و مسبب هم منتسب می‌شود (ر.ک: خویی، ۱۴۱۷، ۳/۲۷۰؛ خویی، ۱۴۲۸، ۲/۲۱۸؛ صالحی‌مازندرانی، ۱۴۲۴، ۳/۲۸۷-۲۸۸). بنابراین، تکلیف و حکم اگر چه خود بر امت، ثقیل تلقی نمی‌شود، ولی از آن‌رو، که سبب وقوع مکلف، در کلفت و صعوبت می‌شود؛ رفع به آن از باب اسناد به سبب، به‌طور صحیح نسبت داده می‌شود. بی‌آن‌که مجاز از آن لازم آید. مانند: رفع در خبر «رُفِعَ الْقَلَمُ»،<sup>۱</sup> که نسبت به سبب وارد شده است.

رفع به اثر نیز، به عنوان مسبب بدون ارتکاب مجاز منتسب می‌شود؛ مثل رفع در گزاره رفع اثر مترتب بر فعل حرام، به جهت ثقل آن که ورود رفع در آن به لحاظ مؤاخذة است و با رفع صحیح نسبت به سبب و مسبب بسان فعل، مجالی برای طرح نظریه اختصاص با ادعای مانعیت سیاق از اخذ اطلاق، باقی نمی‌ماند.

بنابراین هیچ‌یک از وجوه مطروحه عنصر صالحی برای اثبات نقش مانعیت برای سیاق نیست تا موجبات رفع ید، از اطلاق موصول را فراهم آورد. افزون بر آن‌که، مناط در ظهور منتسب به سیاق، ظهور برآمده از مجموع عناصر دخیل در کلام، اعم از لفظی و غیر لفظی، و برآیندی از عناصر به‌هم پیوسته و سایه‌گستر و مرتبط با تمام اجزای کلام است؛ نه آن‌که ظهوری مستند به جزئی از کلام، بدون ارتباط آن با دیگر اجزا باشد.

به تعبیر دیگر، دلالت سیاقی معتمد که از تعامل گونه لفظی، عقلی و حالی به منته ظهور می‌رسد و به‌نام ظهور سیاقی مستقر شناخته می‌شود؛ محصول ترکیبی از دلالت‌های جزئی محقق در کلام است که دلالت نهایی را بوجود می‌آورد. و ویژگی آن استیفای مرام است که در مقام عبارت، جزو برائت در شبهات حکمیة و موضوعیه می‌باشد.

۱. از پیامبر ﷺ نقل است که فرمود: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَتَلَعَّ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ». یعنی قلم تکلیف از سه گروه برداشته شد: کودک تا زمانی که به مرحله بلوغ نرسد، فرد در حالت خواب تا بیدار شود، و مجنون تا زمانی که جنون از او برطرف شود (علامه حلی، ۱۹۸۲، ۴۵۶).

توجه به همین مطلب می‌تواند ادعای مطرح شده در خصوص تعارض میان دو نوع ظهور سیاقی را تضعیف سازد. تعارض میان سیاق مذکور در وجه اول که ظهور در موضوع دارد، و سیاق لفظی متعلق به اوصاف موجود در فقره «ما لا یعلمون» که ظهور در آن دارد، که عدم علم، خود معروض جهل واقع می‌شود (ر.ک: عراقی، ۱۴۱۷، ۲۱۶/۳). با این بیان که آن چیزی که بطور مستقیم جهل به آن عارض می‌شود، حکم است نه موضوع؛ پس معروض واقع شدن موضوع برای جهل مستند نمی‌باشد، بلکه جهل بالعرض، به موضوع نسبت داده می‌شود؛ یعنی به سبب عنوانش، متعلق جهل واقع می‌شود. مانند جهلی که به عنوان خمریت مایع مشتبه و نه خود آن مایع تعلق می‌گیرد. از همین رو، تعارض کذایی، امر را دایر بین حمل بر موضوع و یا حکم انتخاب می‌کند که علاج آن نیز، در تعقیب عرف و چاره‌جویی از جهت ترجیح یکی بر دیگری دنبال می‌شود (عراقی، ۱۴۱۷، ۲۱۶/۳).

این در حالی است که -چنان که گفته شد- ظهور سیاقی مستقر، ظهوری برگرفته از گونه‌های مختلف آن است، که دلالت نهایی را رقم می‌زند. بنابراین، تا قبل از این مرحله، ظهور مرتبط با نوعی از سیاق بدون لحاظ انواع محقق دیگر آن، استقراری نمی‌یابد تا سخن از تعارض واقع شود. بلکه همبستگی آن‌ها در فرض اتصال قراین، عامل بخشش ظهوری مستقر و معتبر با ویژگی کاشفیت می‌شود که منکشف از آن، شمول رفع نسبت به حکم و موضوع و تثبیت اطلاق در مقام است. بدون آن که گونه‌های جزئی آن بسان مانعی اخذ اطلاق را ناممکن سازد؛ یا جهت رفع معضل مانعیت، وحدت آن از اساس به عنوان قولی از اقوال انکار شود (ر.ک: قوچانی، ۱۴۳۰، ۲۲۸/۲؛ عراقی، ۱۴۱۷، ۲۱۶/۳؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ۲۴۱/۲).<sup>۱</sup> و دومی شبیه‌تر به پاک کردن صورت مسئله است. و به نوعی، مصادره به مطلوب به‌شمار می‌آید.

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیة با محوریت  
سیاق  
۵۹

۱. بیان محقق عراقی آن است که در حدیث سه عنوان: «حسد»، «طیره» و «وسوسه» وجود دارد که نسبت به فعل معنا ندارد و مرفوع در آن‌ها حکم است. بر همین اساس، ادعای ظهور سیاق در اراده موضوع مشتبه ناموجه می‌نماید (همان). از دیدگاه وی، وحدت سیاق یا سه مورد مذکور نقض شده است، در حالی که با صرف نظر از تفسیر وحدت سیاق به الفاظ متکرر در حدیث و نه تمام الفاظ مستعمل در آن، حتی کلماتی مانند «ما» موصول، جامع و ما به الإشتراکی ندارند، تا همسانی معنا در آن‌ها مطرح باشد؛ می‌توان ادعا نمود که حتی در موارد مذکور نیز وحدت سیاق وجود دارد. با این ملاحظه که سه عنوان ناقص -حسد و نظایرش- به فعل قلبی معنا شوند. و به عنوان فعل جوانحی و نه جوارحی متعلق رفع واقع شوند. رهیافت امام خمینی در مسئله همین است (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۳۲).

اولی - ادعای مانعیت - از قبیل: «حفظت شیئاً و غابت عنک الأشياء» به ذهن می‌نماید که وجهی از سیاق در آن مستمسک واقع می‌شود تا با تعنون به عنوان مانعیت، انعقاد اطلاق را ممنوع سازد. بی‌آن که وجوه و ابعاد دیگر سیاق، لحاظ شود.

بنابراین، برخلاف ادعای فقدان جوابی موجه از اشکال وحدت سیاق - که توسط برخی مطرح کرده‌اند (روحانی، ۱۴۱۳، ۳۹۵/۴) که شاکله آن بر اساس انحصار ظهور منتسب به سیاق در قرینه لفظی است. و ثمره آن نیز به رسمیت شناختن مانع از تحقق اطلاق است؛ مانعیتی در این خصوص وجود ندارد؛ زیرا بعد از فراغت از تحقق گونه‌های دیگر سیاق؛ مانند حالی افزون بر لفظی و عقلی و احراز حجیت بر اساس رویه عرف، مجالی برای انتساب مانعیت به سیاق وجود نخواهد داشت. سیاق نه تنها مانع در افق مقتضی به‌شمار نمی‌آید، بلکه خود عاملی مستعد برای جریان حدیث در موارد مشتبه اعم از موضوع و حکم می‌باشد. از آن رو، مقام امتنان که غرض از سیاق حدیث را منکشف می‌سازد، در این خصوص پشتیبانی نموده و تعمیم را مستند می‌سازد؛ تعمیمی که بازتاب سیاق در ابعاد مختلف آن است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۶۰

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر رهنمون‌کننده به نتایج زیر است:

۱- سیاق، مانع از تعمیم گستره متعلق رفع و تطبیق آن بر حوزه‌ای غیر حوزه دیگر نمی‌باشد. بلکه انتساب مانعیت به سیاق در مرحله‌ای از آن معلول اعتقاد به معنایی مضیق از سیاق، و انحصار آن به نوع ملفوظ است. در حالی که سیاق مفهومی کلی است، که اشمال آن بر نوع غیر لفظی افزون بر لفظی مفروغ‌عنه است.

۲- با پذیرش سیاق عقلی، به‌عنوان نوعی از انواع آن، مانعیت از رهگذر تلفیق آن با گونه لفظی اثبات نمی‌گردد. زیرا دلالت عقلی مزبور، در مقام دلالت اقتضا متجلی می‌شود و متوقف بر اثبات تقدیر در کلام برای تصحیح کلام است. در حالی که صدق کلام، متوقف بر آن نمی‌باشد تا از مجرای آن، اختصاص احراز شود.

۳- سیاق لفظی از ناحیه وحدت اسناد نیز، اقتضای چنین استنتاجی را بر اساس مانعیت ندارد و اراده حکم از برخی فقرات و موضوع از فقراتی دیگر غیر مرتبط با سیاق



است؛ زیرا تفکیک در اراده مرتبط با مرحله تطبیق است که جدای از سیاق است و آنچه مربوط به سیاق است، همگونی معنا می‌باشد که مانعی از آن وجود ندارد.

۴- سیاق امتنان، موسوم به سیاق حالی نیز نمی‌تواند به عنوان مانعی، اختصاص را مدلل سازد؛ زیرا صدق امتنان در مواردی است که رفع، موجبات توسعه را فراهم آورد و نه ضیق و مناسب با توسعه نیز، حمل حدیث بر اطلاق است و نه اختصاص.

۵- با اثبات عدم صلاحیت مانعیت، هریک از گونه‌های یادشده، مقتضی شمول موصول، برای تضمن آن نسبت به موضوع و حکم، تمام می‌گردد. و به تبع آن، تمسک به حدیث برای اثبات براءت شرعی در شبهات حکمیة، ثابت می‌شود.

۶- مناط در دلالت منسوب به سیاق و ظهور برآمده از آن، ظهور منتسب به مجموع دلالت‌گراها، اعم از لفظی و غیرلفظی است. که از ترکیب دلالت‌های جزئی مرتبط با گونه‌های مختلف ظاهر می‌گردد. بنابراین، قبل از استقرار ظهور نهایی، ظهور مرتبط با سیاق استقرار نمی‌یابد تا سخن از تعارض دو نوع از ظهور سیاقی به میان آید.

بازکاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبهات  
حکمیة با محوریت  
سیاق  
۶۱

### فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۱۰)، دُرر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، الحاشیة الجدیدة، تهران: موسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی.
۲. آشتیانی، محمود (بی‌تا)، حاشیة علی درر الفوائد، قم: مؤلف.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸)، التوحید، محقق: حسینی، هاشم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الخصال، محقق: غفاری، علی اکبر، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲)، وسیلة الوصول إلى حقائق الأصول، مقرر: سیادت سبزواری، میرزا حسن، قم: جماعة المدرسین بقم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۶)، فرائد الأصول، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم.
۷. بجنوردی، حسن (۱۳۸۰)، منتهی الأصول، تهران: مؤسسه العروج.
۸. تبریزی، ابوطالب تجلیل (۱۴۲۱)، التعلیقة الاستدلالية علی تحریر الوسیلة، تهران: مؤسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

۹. جزائری، محمدجعفر (۱۴۱۵)، منتهی الدرابة فی توضیح الکفاية، قم: مؤسسة دار الكتاب.
۱۰. حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸)، دُرر الفوائد، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۱. حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸)، تحقیق الأصول، قم: الحقائق.
۱۲. حکیم، محمد تقی (۱۴۱۸)، أصول العامة فی الفقه المقارن، قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
۱۳. حلی، حسین (۱۴۳۲)، أصول الفقه، قم: مكتبة الفقه و الأصول المختصه.
۱۴. خرازی، محسن (۱۴۲۲)، عمدة الأصول، قم: مؤسسه در راه حق.
۱۵. خمینی، روح الله (۱۴۲۳)، تهذیب الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۶. خمینی، مصطفی (۱۴۱۸)، تحریرات فی الأصول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۷. خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۷)، الهدایة فی الأصول، مقرر؛ صافی اصفهانی، حسن، قم: مؤسسه صاحب الأمر علیه السلام.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۸)، غایة المأمول، مقرر؛ جواهری، محمد تقی، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۱۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۲)، مصباح الأصول، مقرر؛ واعظ حسینی بهسودی، محمد سرور، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹)، دراسات فی علم الأصول، مقرر؛ هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۲۱. روحانی، محمد (۱۴۱۳)، منتقى الأصول، مقرر؛ حکیم، عبدالصاحب، قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۲۲. روحانی، محمد صادق (۱۳۸۲)، زیدة الأصول، تهران: حدیث دل.
۲۳. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴)، إرشاد العقود إلی مباحث الأصول، مقرر؛ حاج عاملی، محمد حسین، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲۴. شیرازی، میرزا محمد حسن بن محمود (۱۴۰۹)، تقریرات آية الله المجدد الشیرازی، مقرر؛ روزدری، مولی علی، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۲۵. شیرازی، علی (۱۳۲۸)، تعلیقة علی فرائد الأصول، بی جا: بی نا.
۲۶. صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۴۲۴)، مفتاح الأصول، قم: صالحان.
۲۷. صدر، محمد باقر (۱۴۰۸)، مباحث الأصول، مقرر؛ حسینی حائری، کاظم، قم: مطبعة مركز النشر - مكتب الإعلام الإسلامی.
۲۸. طباطبائی، سید محمد حسین (بی تا)، حاشیة الکفاية، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی ششم  
بهار ۱۳۹۶

۶۲

۲۹. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۲۰)، مقالات الأُصول، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷)، نهاية الأفكار، مقرر؛ بروجردی، محمد تقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۹۸۲)، نهج الحق و كشف الصدق، بیروت: دار الكتاب اللبناني.
۳۲. قوچانی، علی (۱۴۳۰)، تعلیقة القوچانی علی كفاية الأُصول، قم: بی نا.
۳۳. كمره‌ای، محمدباقر (بی تا)، أُصول الفوائد الغروية فی مسائل علم أُصول الفقه الإسلامی، قم: مطبعة فردوسی.
۳۴. كوه كمری، سیدمحمد حجت (۱۴۲۱)، المحجّة فی تقریرات الحجّه، مقرر؛ صافی گلپایگانی، علی، قم: مؤسسة السيدة المعصومة عليها السلام.
۳۵. مؤمن قمی، محمد، (۱۴۱۹)، تسدید الأُصول، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۶. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶)، فوائد الأُصول، مقرر؛ كاظمی خراسانی، محمدعلی، قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم.
۳۷. نجم آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰)، الأُصول، قم: مؤسسة آية الله العظمی البروجردی، لنشر معالم أهل البيت عليهم السلام.
۳۸. نهاوندی، علی بن فتح الله (۱۳۲۰)، تشریح الأُصول، تهران: میرزا محمدعلی تاجر طهرانی.

بازكاوی شمول حدیث  
رفع نسبت به شبیهات  
حکمیة با محوریت  
سیاق  
۶۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی